

متن پیاده سازی شده

بسم الله الرحمن الرحيم

در حاکم و محکوم برای تقدیم حاکم نیازی به اقوی بودن حاکم بر محکوم نیست چنانکه نیازی به نگاه کردن و بررسی نسبت بین آن ها هم نیست که عام و خاص مطلق است یا عام و خاص من وجه، این بحث ها برای تعارض است در حالی که در حاکم و محکوم تعارضی در کار نیست ولو بدوی (که جمع عرفی دارد) وقتی تعارض نبود دیگر این که کدام قوی تر است و نسبت سنجی معنا ندارد. حاکم حکم قرینه دارد برای محکوم، دلالت محکوم تعلیقی است، دلالت حاکم تنجیزی است و همیشه آنکه دلالتش تنجیزی است بر آن که دلالتش تعلیقی است مقدم می شود و هیچ تعارضی بین آن ها نیست. الوضو واجب (شامل ضرری و غیر ضرری می شود) لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام (شامل وضو می شود شامل غیر وضو هم می شود) لاضرر و لا ضرار هیچ برتری ای بر الوضو واجب هم ندارد چون نسبتشان عام و خاص من وجه است، اما فرض بر این است که لا ضرر بیان الوضو واجب است و آنچه عهده دار بیان شده همان است که او می گوید و دیگر تعارض در کار نیست. ما تعارض را توسعه دادیم و گفتیم شامل عام و خاص و مطلق و مقید هم می شود منتهی احکام آن را ندارد، تعارضش بدوی است و جمع عرفی دارد ولی خود ما هم که تعارض را توسعه دادیم و اینگونه تعریف کردیم: تماس سلبی دو دلیل یا چند دلیل، نمی توانیم بگوییم بین حاکم و محکوم تعارض است چون هیچ تماس سلبی و ناهمسوایی بین حاکم و محکوم وجود ندارد.

تذکر: ما نمی خواهیم الآن معطل فرمایش آقای نائینی بشویم و الا اگر بخواهیم، حرف ایشان جای معطل شدن را دارد مثلا ایشان فقط بحث حکومت را در عقد الوضع برده و بحث عقد الحمل را اصلا اشاره نکرد. یا اینکه ایشان قاطعانه گفت حاکم و محکوم از بحث تعارض خارج است در حالی که برخی می گویند اگر حکومت در عقد الحمل باشد تعارض وجود دارد منتهی جمع عرفی دارد. اما از این ها که بگذریم مطلب دیگری هست و آن اینکه ایشان فرمود در حاکم و محکوم ما حاکم را مقدم می کنیم ولو دلالتش اقوی بر محکوم نباشد. این بیان نائینی ممکن است برای برخی موهم باشد و فکر کند که در عام و خاص حتما باید خاص دلالتش اقوی باشد از عام (که اکثرا هم اقوی است) ولی باید این تذکر را بدهیم که در ملاک تقدم خاص بر عام مشهور گذشتگان و برخی از متأخران مانند مرحوم عراقی معتقدند که تقدم خاص بر عام به خاطر اقوائیت دلالت است مثلا اکرم العلماء علما دلالتش بر افراد و اصناف به ظهور است حال اگر دلیل دوم گفت لا تکرّم الفساق من العلماء و ما شک کردیم که عالم فاسق و جوب اکرام دارد یا نه می گوییم: اکرم العلماء به ظهورش عالم فاسق را می گیرد و لا تکرّم الفساق به صراحت عالم فاسق را می گیرد و صراحت اقوی است از ظهور. مشهور می گویند تقدم خاص در حوزه ی خودش بر عام به خاطر اقوائیت آن است. اما خیلی از افراد از جمله آقای نائینی، آقای خوئی، این مدرسه می گویند لازم نیست تقدم خاص بر عام از باب اظهار بودن یا صریح بودن باشد؛ همین که خاص شد مقدم است بر عام و می گویند خاص حکم قرینه را دارد، عام ذوالقرینه است و همیشه قرینه بر ذوالقرینه مقدم است اگر چه اقوی نباشد. در مثال رأیت اسدا یرمی ما دوتا کار می توانیم انجام دهیم یکی اینکه به قرینه ی یرمی اسد را از معنای اصلی خود خارج کنیم و بگوییم اسد یعنی رجل شجاع و کار دیگر اینکه اسد را به معنای اصلی خودش بگیریم و یرمی را به معنای خاک پرتاب کردن بگیریم.

در این جا می گویند این کار را نکن حتی اگر اسد دو معنای مساوی هم داشت، دو معنای حقیقی و یرمی هم دو معنا داشته باشد یکی تیراندازی و دیگر پرتاب خاک می گویند چون قرینه بعد از ذوالقرینه می آید یرمی قرینه برای اسد است و یرمی چون در تیر

اندازی اظهر است قرینه می شود که شما از معنای شیر درنده دست بردارید و به معنای رجل شجاع بگیریید. برخی معتقدند که معیار مقدم بودن خاص بر عام اظهر بودن آن نیست (اگرچه غالبا اظهر می باشد) بلکه قرینه بودن آن است. مثلا اکرم العلماء، لاتکرم الفساق من العلماء، زید عالم فاسق، زید داخل در علما است و شمول آن در علما از باب ظهور است، داخل در فساق من العلماء هم هست آن هم به ظهور و هر دو مثل هم هستند چون هر دو عموم هستند ولی لاتکرم مقدم می شود در شمول زید چون می گویند اگر ادخالش در قرینه ممکن است نیازی به ادخالش در ذوالقرینه نیست. اگر گفتیم ملاک اظهر بودن و صریح بودن است در این موارد مشکل می شود (اگرچه دائره ی لاتکرم کوچکتر از اکرم العلماء است ولی تفاوتی ندارند و هر دو عام هستند و در افراد خود ظهور دارند).

انسان باید یک دفتری داشته باشد به نام نکات اصولی یا ملاحظات اصولی و در آن مطالب مهم مثل همین مطلب (ملاک تقدم خاص بر عام) را آن جا یادداشت کند.

مبنای خود ما این است که اینطور نیست که یک معیار و ملاک واحدی وجود داشته باشد که بگوییم حتما خاص باید اظهر باشد یا همیشه خاص قرینه است برای عام بلکه دست عرف است و عرف گاهی به ملاک اظهریت مقدم می کند و گاهی به ملاک قرینه بودن. ما در پدیده های عرفی اگر بتوانیم منشأش را بفهمیم خیلی خوب است و می توانیم از آن استفاده کنیم اما نکته این است که پدیده های عرفی لازم نیست منشأش فهمیده شود تا نتیجه دهد الان همه ی ما می دانیم که در تمام عالم به ظهورات عمل می کنند اما اینکه چطور شد و چرا و از کی به ظهور عمل کرده اند؟ اگر بفهمیم خیلی خوب است ولی اگر نفهمیدیم به حجیت ظهور لطمه نمی زند؛ عرف، خاص را بر عام مقدم می کند.